

سیوستان را بدست آورده حصار را مستحکم گردانید. و چون این خبر به نصرت خان رسید، با لشکری گران و اسباب و آلات آتش بازی از ملتان در کشتیا انداخته [بود] بسیوستان رسید. و مغولان بیرون آمده آتش محاربه برافروختند، و بالاخره هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند، و لشکر سلطانی مراجعت نموده به بهکر رسید.

درین اثنا از سلطان علاء الدین حکمی رسید که الغ خان به تسخیر گجرات نامزد شده با نصف لشکر سند از راه جیسلیور عازم گجرات شود. چون (f. 29b) الغ خان با لشکریان به جیسلیور رسید^(۱)، آن قلعه را فتح نموده کفار بسیار بقتل رسانید، و دویست سوار در قلعه جیسلیور گذاشته بدیگر لشکر^(۲) با عسکر گجرات ملحق شد.

و در سنه سبعمایه سلطان علاء الدین تیغ سیاست برکشیده، اهل بغی و فساد را برانداخت. محروسه سلطان علاء الدین از جهت شرقی و جنوبی و غربی متصل بدریای شور بوده، از جانب بنگاله و دکن و گجرات و سند و از سمت شمال تا آب^(۳) نیلاب. و در هر ناحیه حاکم و دیوان و امین و قاضی تعیین فرموده چنان ضابطه^(۴) نمود که در هر هفته از هر ناحیه خبری بتازگی بسطان می رسید. و چون امور جهان داری او بدرجه کمال انجامید و بمقتضای «اذا کمل الشی فانتظر زواله»، عاقبت کار هر اقبالی را ادباری و هر کالی را زوالی است، در ششم شوال سنه سبع عشره^(۵) و سبعمایه رخت سفر بربست.

ذکر سلطان غیاث الدین

۲۰

چون در اواخر سلطنت سلطان علاء الدین غازی ملک را بواسطه دفع مغولان چنگیز خانی با ده هزار سوار به دیپالپور تعیین فرموده بود،

(۱) ندارد: عازم گجرات (۲) حو: لشکرمای دیگر؛ (۳) ح: آب
.... رسید م: لشکر دیگر (۴) م: رابطه

خطه ملتان و اوچه و سند را تن^(۱) جاگیر او نموده و پسران سلطان (f. 30a) علاء الدین به سبب غفلت و کثرت عیش و عشرت^(۲) بامور جهانداری پرداختند، و ازین جهت اختلال بسیار به مملکت ایشان راه یافته، با قضاى «اذا طال» (ت) الغفلة زال (ت) الدولة، دولت از خاندان علائى^(۳) براقطاد؛ و ولد او سلطان قطب الدین که همیشه مست لا یعقل^(۴) میبود، بعضی از خواصان به غدر و خدیعت سر او را بریده، خسروخان را که مباشر این امر بود بجای او بر تخت برآوردند. و خسروخان کفار^(۵) و اوباش را بنواخت، و ابواب خزائن سلطان علاؤ الدین و قطب الدین کشوده بمردم نامناسب داد. و کفار بر شهر دهلی استیلا یافته کار بر مسلمانان تنگ ساختند.

درین اثنا نخرملك بن غازى ملك از دهلی خفیه بر آمده رو به ملتان نهاد، و در اندك فرصتی به پدر ملحق گشته وقایع احوال دهلی باز نمود. و چون غازى ملك و نخرملك در نهایت شجاعت و شهامت^(۵) بودند، از برای اعانت اسلام و انتقام اهل کفر و ظلام تیغ کین از نیام کشیده، کمر جهاد بر میان بستند، و قوت و نصرت از ملك علام مسئلت نموده لشکر ده سند و ملتان را جمع ساخته عازم دارالملک دهلی گشتند، و با سه هزار سوار که بارها (f. 30b) در معارك محاربه رزم آزمائی نموده بودند به حوالی دهلی رسیدند. چون این خبر به خسروخان رسید، لشکری عظیم ترتیب داده بیرون فرستاد. و هر دو لشکر با هم رو برو شده و سر «الحق یعلو، آشکارا گشته، تائید نصرت الهی و تقویت امداد نامتناهی قرین ۲۰ حال غازى ملك و نخرملك شد، و لشکر کفار منهزم و مغلوب شدند. و اکثری بقتل رسیده قلبی بصد محنت خود را بدرون قلعه^(۶) دهلی رسانیدند.

(۱) ح و ف ندارد: تن (۳) م: علاؤ الدین (۵) م ندارد: و شهامت
(۲) ح و م ندارد: و عشرت (۴) ف: مکار (۶) ح: «در» بجای «بدرون قلعه»

و روز دیگر خسروخان با لشکر و حشم بیرون^(۱) آمده صفوف مقاتله
 یاراست، و لشکر غازی ملک بقصد دشمنان تیغ کین از نیام انتقام کشیده
 کارزار نمودند، و در يك لمحہ لشکر کفار را علف تیغ گردانیده از کشتها
 پشتها^(۲) ساختند. خسروخان غائب و خاسر رو بگریز نهاد و غازی ملک
 و نخر ملک از جنگ گاه برگشته در عمرانات شهر فرود آمدند، و نیم شب
 شقدار و اعظم و اعیان و کوتوال دهلی کلیدهای حصار بخدمت غازی ملک
 آوردند. صبح از^(۳) عمرانات شهر با کرو فر بادشاهی بدہلی در آمد،
 و در ایوان هزار ستون بساط تعزیت سلطان علاؤ الدین و سلطان قطب الدین
 ولد او (f. 31a) مبسوط گردانیده سه روز بمراسم تعزیت پرداخت، و در
 ۱۰ شهر دہلی منادی کرد که اگر کسی از خاندان علاؤ الدین و سلطان
 قطب الدین مانده باشد، خود را ظاهر سازد، تا من او را بر تخت بادشاهی
 بنشانم و کمر خدمتکاری بر میان جان بسته چاکرئی این درگاه کنم. چون
 بعد از تفحص و تجسس بسیار هیچ کس ظاهر نہ شد، آخر الامر امرا
 و لشکریان و سادات و علماء و مشایخ و جمهور انام اتفاق و اجماع نمودند که
 ۱۵ شایسته بادشاهی و فرمانروائی غازی ملک است، که او فتنه و فساد را از
 صفحه ملک دور گردانیده تقویت اهل اسلام نموده. پس در شهر سنه
 عشرين و سبعایه غازی ملک را بسطانت غیاث الدین تغلق شاه ملقب
 گردانیده دست مبیاعه بوی دادند، و او را بر مسند سلطنت دہلی بر آورده
 خطبه بنام او خواندند، و نخر ملک ولد او را سلطان محمد شاه خطاب
 ۲۰ کردند.

و در حینی که سلطان غیاث الدین از ملتان عازم دہلی گشت مردم
 سومره خروج نموده تہتہ را متصرف شدند. و سلطان غیاث الدین ملک

(۳) ف م زیاد دارد: آن

(۲) ف: بتا

(۱) ف زیاد دارد: بر

تاج الدین را بملتان و خواجه حظیر^(۱) را (f. 31b) به بهکر و ملک علیشیر را به سیوستان تعیین فرمود. و در اواخر سنه ثلث و عشرين و سبعایه^(۲) سلطان غیاث الدین تغلق شاه سلطان محمد ولد ارشد خود را ولی عهد ساخت و بیعت نامه بنام او از مردم اعیان ستانیده، در اوایل سنه خمس و عشرين و سبعایه شمع حیات او از صرصر باد اجل فرو نشست. ۵

ذکر سلطان محمد شاه بن تغلق شاه

چون سلطان محمدشاه بن تغلق شاه بر سریر سلطنت موروثی جلوس نمود آثار عدالت و نصفت در ممالک مبسوط گردانیده، محامد و محاسن در اقطار ملک منتشر ساخت. و در شهر سنه سبع و عشرين و سبعایه کشلوخان را بولایت سند تعیین فرمود^(۳) و بعد ازان بجانب دولت آباد نهضت نموده آن را تختگاه کرد. و چون دو سال آنجا ماند کشلوخان از بهکر به ملتان آمده مردم ملتانی و بلوچ را با خود متفق ساخته عزم بغی مصمم گردانید. و چون این خبر بسمع سلطان محمد^(۴) شاه رسید در سنه ثمان و عشرين و سبعایه بطریق استعجال بملتان رسید. و کشلوخان کفران نعمت ورزیده با ولی نعمت خود رو برو شد. و به مجرد مقابله فوجی که ۱۵ برسم طلعه در پیش (f. 32a) بود بر کشلوخان حمله آورده بروی ظفر یافته و سر او را بریده در حضور سلطان آوردند. و لشکر او از خوف سیاست سلطانی پراکنده گشته رو باطراف و جوانب نهادند. و سلطان حکم فرمود که از خون ملتانیان جوی روان سازند. چون سرهنگان تیغهای برهنه بدست گرفته قصد کشتن ملتانیان نمودند، شیخ الاسلام شیخ ۲۰ رکن الدین در باب شفاعت ملتانیان بدرگاه سلطان محمدشاه آمده، سر خود را برهنه کرده بایستاد. سلطان بعد از ساعتی شفاعت شیخ را قبول نموده

(۱) ف: ر: خطیر؛ س: خضر؛ (۲) ه: ندارد؛ و سلطان غیاث الدین.... سبعایه (۳) ه: نمود (۴) ف: محمود

از جریمه ملتانیان درگذشت. و مردم معتمد را در ملتان و بهکر و سیوستان تعیین فرموده در اواخر^(۱) سنه مذکوره مراجعت نمود. و در شهر اربع و اربعین و سبعمایه سلطان محمدشاه را در محاطر افتاد که سلطانی و امارت ممالک دهلی بی امر خلیفه عباسی جائز نیست. در غیبت^(۲) با خلیفه بیعت کرد^(۳)، و درین باب مبالغه نموده خلق را از جمعه باز داشت تا ملک رفیع را با تحف و هدایا بمصر فرستاد و خلیفه مصر مصحوب ملک رفیع و کسان خود^(۴) برای او لوا و خلعت فرستاد. و سلطان خوشوقت شده آن مردم را تعظیم بسیار نمود و مبلغا (f.32b) انعام فرمود و خطبه بنام خلیفه خوانده اسم خود را ردیف نام او گردانید.

۱۰ و در سنه احدی و خمسین و سبعمایه سلطان محمدشاه از دارالملک دهلی عنان عزیمت بجانب گجرات معطوف گردانیده بسرعت تمام به کرنال رسید. و طغی نام غلام سلطان در مقام بغی شده به بندر کنبایت^(۵) گریخت. و چون سلطان آنجا رسید، او گریخته در مردم جاریجه در آمد. سلطان نیز عزم ناکنی^(۶) فرموده بجانب تهته متوجه شد، و در موضع تهری^(۷) بکنار ۱۵ آب نزول نموده اقامت فرمود از برای جمع آمدن لشکر. درین اثنا سلطان را عارضه تب روی داده، اندوه غربت در دلش^(۸) راه یافت. سلطان از تهری کوچ کرده در کندل آمده ساکن شد و مرض سلطان بصحت مبدل گشت. و درین منزل اهل حرم از راه دریا رسیده بخدمت پیوستند. سلطان از آمدن ایشان خوشحال شده اجناس وافر بلشکر بخشید، و ۲۰ به جمعیت عظیم متوجه تهته شد. و طغی که گریخته به تهته در آمده بود سراسیمه شده چاره کار خود نمیدانست. چون سلطان به چارده

(۱) ه : آخر (۲) ه : و رعیت ، بجای (۳) ه : نمود (۴) ه : مصحوب کسان خود (۵) ه : کنبایت (۶) ه : ناک نی : ه : ناک نی (۷) ه : ستری : ه : تهری (۸) ه : درونش

گروهی تهته رسید، اتفاقاً آن روز عاشورا بود. سلطان توقف نموده آن روز روزه داشت (f. 33a) و روز دوم آن مرض سلطان عود کرد، و حرارت عظیم بر بدن او مستولی شد^(۱). اطبا و حکما معالجات نمودند فایده بران مترتب^(۲) نگشت، تا آنکه بیست و یکم ماه محرم سنه اثنی و خمسين و سبعه‌ایه سلطان محمدشاه از جهان گذران بملك جاودان انتقال نمود. ۵

ذکر سلطان فیروز محمد شاه

چون سلطان محمد شاه علامات موت را در خود مشاهده نمود، فیروز شاه را که ابن عم او بود و آثار بزرگی از جبین او واضح و انوار شوکت از ناصیه او لایح و لیعهد گردانیده، در باب ملك و اهل و سپاه وصیت نموده رخت وجود از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشید. امراء ۱۰ و وزراء و خواتین و عامه خلایق در همان منزل باو بیعت کردند. و در تاریخ بیست و چهارم^(۳) شهر محرم الحرام سنه اثنی و خمسين و سبعه‌ایه سلطان فیروزشاه بر تخت برآمده بار عام داد و مردم را باصناف الطاف و اکرام بنواخت.

و طغی خبر فوت سلطان شنیده با مردم سومره و جارینجه و سمه جمعیت ۱۵ نموده از عقب اردو درآمد. و چون این خبر بمسامع سلطان فیروزشاه رسید، دو هزار کس تعیین نمود (f. 33b) و آن مردم شباشب از آب گذشته به طغی و مردم سومره مقابله نموده، جنگی عظیم در پیوسته، طغی رو بگریز نهاد. و روز دیگر نیز مردم سومره کارزار کردند و دران معرکه نیز منهزم گشته بسیاری بقتل رسیدند. و سلطان فیروزشاه در غره شهر صفر سنه ۲۰ مذکور از حوالی تهته کوچ کرده رو بدارالملک دهلی نمود^(۴)، و مقرر نمود که هر روز سپاه زیاده از پنج گروهی منزل نکند. و بر کولاب سانگیره^(۵)

(۵) ح ف م : سانگیره

(۳) ح : دریم
(۴) ح ف م : نهاد

(۱) ح ف م : گشت
(۲) ف م : مرتب

عمارت قلعه فرموده نصر^(۱) را با هزار سوار درانجا تعین نمود. و ملک بهرام را حکم کرد که دران حدود فوجدار باشد. چون به سیوستان رسید ملک علیشیر و ملک تاج کافوری را بحکومت آنجا باز گذاشت، و طواف آستانه متبرکه حضرت شهباز قلندر و دیگر مشایخ آنجا نموده و به مخادیم و ارباب استحقاق وظائف و ادرارات مقرر فرمود. و ازانجا یلده بهکر تشریف آورده بیست روز^(۲) در بهکر^(۳) اقامت فرمود. و ملک رکن الدین را نائب و ملک عبدالعزیز برید را دیوان بهکر ساخته هشتاد نفر منفرد^(۴) به محافظت قلعه تعین نمود. و ملک رکن الدین^(۵) را بخطاب «اخلاص خانی» نوازش نموده سرانجام مهام ولایت سند را (f. 43a) به ید اختیار او باز گذاشت، و طی منازل و مراحل نموده به سرزمین که میرسید اهالی^(۶) آن محال را بعطایا و مراحم خوشدل می گردانید. و در شهر رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بدارالملک دهلی رسیده باستقلال تمام بر سریر سلطنت جلوس فرموده و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده خلایق را بالطف و انعام بهره ور گردانید، و نوید عدل و احسان در داده خواص و عوام^(۷) و کافه انام را

۱۵ بمدعیات خود رسانید. و بتاریخ پنجم شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه بطریق سیر در ممالک محروسه حرکت کرد و اکثر زمین داران آن حدود بملازمت سرافراز گشته در ربهقه اطاعت و انقیاد در آمدند. و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه به کلانور و دامن کوه آن نواحی بشکار بر آمده در حین مراجعت عمارات عالی بر کنار آب سرستی^(۸) بنا فرمود؛ و شیخ

۲۰ صدرالدین بن شیخ بهاء الدین زکریا را خطاب شیخ الاسلامی داده ازانجا رخصت وطن نمود. و سلطان فیروزشاه در سنه ستین و سبعمایه ولایت بنگاله را بحیطه ضبط در آورده. و در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و سبعمایه

(۱) ه : نصیر	(۴) ح : مقرر؛ ه : مفرد	(۷) ح و ه : خاص و عام
(۲) ه زیاد دارد: دیگر	(۵) ه زیاد دارد: رحمة الله علیه	(۸) ح : برس؛ د : نرسی
(۳) ه ندارد: در بهکر	(۶) ه : و موالی	

(f. 34b) عزیمت نگرکوت فرمود. و چون بدامن کوه رسید، پاره برف در ظرف کرده نزد سلطان^(۱) آوردند. سلطان فرمود که در حینی که سلطان محمدشاه درین مقام رسیده بود برای او برف آورده بودند. فرمود تا ازان شربت بسازند. چون مهیا نموده آوردند و بنده حاضر نبود آن شربت^(۲) نخوردند، و فرمودند که باتفاق فیروزشاه خورده شود. چون این چنین ه الطاف در حق من نموده بودند، امروز من نیز ازین شربت نخورم تا صد شتر بار نبات را شربت برف ساخته به روح سلطان بمردم ندم و آنچه آن کرد.

القصة سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود. و چون به تهته رسید جام خیرالدین که والی تهته بود بقلعه آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت. و سلطان بواسطه عسرت غله و کئی علف و کلانی آب ۱۰ و کثرت پشه عزیمت گجرات فرموده بشکال^(۳) را آنجا گذرانید. و نظام الملك را معزول ساخته گجرات را به ظفرخان داد و به طرف تهته نهضت نمود. چون سلطان به تهته رسید جام خیرالدین امان خواسته بملازمت آمد. و سلطان او را منظور نظر عاطفت (f. 35a) گردانیده^(۴) با سائر زمین داران آن حدود حکم فرمود که بدهلی برند. و چون بحوالی سیوستان رسیدند ۱۵ جام خیرالدین داعیه فرار نموده بخود مصمم^(۵) ساخت که در وقت کوچ خود را بکنار آب رسانیده در زورقچه سوار شده برود. جمعی که مؤکل بودند اطلاع یافته خبر بسطان رسانیدند. سلطان حکم فرمود که زنجیر بر پای جام خیرالدین نهاده بدهلی ببرند. و سلطان با لشکر خود عازم دارالملک دهلی گشت. و بعد از مدتی جام جونه ولد جام خیرالدین را خلعت داد ۲۰ و حکومت تهته را باو مفوض گردانیده رخصت فرمود.

و سلطان فیروزشاه سی و هشت سال و چند ماه باستقلال جهانبانی

(۱) ه زیاد دارد: فیروزشاه (۲) ه زیاد دارد: را
(۳) ه: برسکال: رسه: برسکال: ه: برسکال
(۴) ه: زیاد دارد: او را (۵) ه: نمودن بخود مخمر

کرد و بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه وفات یافت، بیت :
 فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
 که داند که این خاک انگیزته * بخون چه دلهاسه آمیزته
 همه راه گر نیست یینده کور * ادیم گوزنست و کیمنت گور

۵ ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

وی بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعایه بوصایه سلطان
 فیروزشاه و سعی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت جلوس یافته به
 (f. 35b) سلطان غیاث الدین تغلق شاه^(۱) مخاطب گشت. و سلطان محمد
 شاه که پسر حقیقی سلطان فیروزشاه بود و سلطان ازو آزرده خاطر شده
 ۱۰ او را بناحیه تعین کرده بود، میان او و امرا مخالفت واقع شد. و سلطان
 محمد شاه طالب ملك گشته متوجه شد. و امرای نامدار باتفاق سلطان تغلق
 شاه متوجه دفع او شدند. و او در ماه ذی حجه مذکوره بکوه سر مور^(۲)
 در آمد و بسطان تغلق شاه با يك لك سوار تعاقب کرد و کار ناساخته
 معاودت نمود. و نیز چون بشهر رسید بسبب عنفوان جوانی در عیش
 ۱۵ و کامرانی مستغرق شد، و سرانجام ملك و کار سلطنت مهمل ماند، و قصور
 و فتور در کارهای ملك پیدا شدن گرفت. و از روی قله تجربه و فرط^(۳)
 حزم برادران حقیقی را مقید ساخت^(۴). و ابوبکر پسر ظفرخان که برادر
 زاده او باشد از پیم و هراسی که داشت گوشه گرفته از میان بدر رفت.
 ملك رکن الدین وزیر و امراء دیگر باو یار شده خروج کردند، و ملك
 ۲۰ مبارك کبیر^(۵) را در فیروزآباد دهلی بر در دولت خانه تغلق شاه گشتند. و او^(۶)
 جمعیت و غلبه باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازه که جانب آب
 جون بود بر آمد (f. 36a). ملك رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده

(۱) م زیاد دارد: ملقب و (۲) ف: هر مور
 (۳) م: افراط (۴) ف ندارد: مقید ساخت (۵) ح: پسر
 (۶) م: سلطان: بجای داور

تغلق شاه و خان جهان را بدست آورده بقتل رسانید، و سر ایشان را بهمان دروازه آویخت. و این واقعه در بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعایه روی داد. ایام سلطنت او پنج ماه و سه روز بود و العلم عند الله.

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعد ازین واقعه امرای بی رای سلطان ابوبکر بن ظفرخان بن سلطان ه فیروزشاه را بیادشاهی برداشته سلطان ابوبکر شاه خطاب دادند، و منصب وزارت به ملك رکن الدین مقرر شد. و بعد از چندگاه معلوم سلطان ابوبکر شاه شد که ملك رکن الدین باچندی از امرای فیروزشاهی اتفاق نموده بود که سلطان ابوبکر شاه را از میان بردارد و^(۱) خود پادشاه شود. سلطان ابوبکر شاه پیش دستی نموده باتفاق امراء ملك رکن الدین^(۲) را بقتل ۱۰ رسانید. و سلطان ابوبکر شاه بعد از قتل ملك رکن الدین^(۳) استیلا یافت و غلبه پیدا کرد.

همدرین اثنا خبر رسید که میر صده سامانه حاکم آنجا را بخنجر کشته و خانه او را غارت کرده سر او را نزد سلطان^(۴) به نگرکوت فرستادند. و سلطان محمدشاه (f. 36b) آن خبر شنیده از نگرکوت به سامانه آمده و در ۱۵ ماه ربیع الاول بر تخت سلطنت بنشست. میر صده سامانه و زمین داران دامن کوه باو بیعت تازه نمودند، و بعضی امراء و ملوک دهلی نیز از ابوبکر شاه روگردان شده به محمد شاه پیوستند، و بیست هزار سوار و پیاده بیشمار در گرد او جمع شد. و چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود تا رسیدن بمحوالی دهلی، جمعیت او به پنجاه هزار سوار کشید؛ و بتاریخ بیست و دوم^(۵) ۲۰ ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعایه سلطان محمد شاه^(۶) به قصر

(۱) ه : برداشته، بجای بردارد و ه (۳) و زیاد دارد: محمد شاه (۵) ه زیاد دارد: سلطان
(۲-۲) این جمله در ه : موجود نیست (۴) ه : پنجم؛ و : بتاریخ دوم محمد شاه

جهان نما^(۱) نزول فرمود. و افواج ابو بکر شاه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در کوچهای فیروزآباد با لشکر سلطان محمدشاه جنگ میکردند. در همان روز بهادرخان میواتی^(۲) با جمعیت تمام ب شهر درآمد. ابوبکر شاه تقویت یافت و روز دیگر صف آرائی کرده جنگ انداخت. محمدشاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون گذشته بمیان دو آب رفت. و بار دیگر در ماه شعبان سنه مذکوره لوای عزیمت بچانب دهلی برافراخته به ابوبکر شاه اتفاق محاربه افتاد. و هنوز نوبت به سلطان محمد شاه نرسیده (f. 37a) بود که شکست بر لشکر محمدشاه افتاد، بیت:

تا در نرسد وعده هر کار که هست

سودی نکند^(۳) یارشی هر یار که هست

۱۰

ابوبکر شاه تا سه گروه تعاقب کرده بچانب دهلی مراجعت نمود. و سلطان محمدشاه باز در جلیسر^(۴) قرار گرفته و جمعیت بهم رسانیده در ماه رمضان سنه مذکور به اهل لاهور و ملتان و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر فرمود که در هر بلده که بندگان فیروزشاهی را یابند بکشند. در اکثر جاها ۱۵ که این حکم به امضا رسید قتل عام و غارتی عظیم درو واقع شد، و تفرقه غریب در میان خلایق راه یافت. و عاقبة الامر امرا به اغراء^(۵) سلطان محمد شاه به سلطان ابوبکر شاه مخالفت ورزیده، خطهای پنهانی به محمدشاه نوشتند. ابوبکر شاه بی دست و پا شده بچانب میوات رفت. مدت سلطنت او يك و نیم سال بود.

ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه

۲۰

بتاریخ شانزدهم رمضان سنه اثنی و تسعین و سبعهائیه بر تخت سلطنت

(۱) ح: مقبره جهان آباد؛ و: مقر جهان بقا؛ د: مقر جهان نما (۴) ح: جای؛ و: جیلیمیر

(۲) ح: میواتی؛ و: سیواتی (۳) ح: نهد

(۵) ح: اغرای

جلوس نمود. و در اوائل حال غلامان و خانه‌زادان پدر را که با او مخالفت نموده بودند از شهر بیرون کرد، و جمعی دیگر را بقتل رسانید و منادی کرد که هر کس که ازین مردم (f. 37b) در شهر بماند خون او بگردن او است.

و سلطان محمدشاه به جمعیت تمام در دهلی نزول اجلال فرموده باستقلال بملك و مال پرداخت. و چون تقویت تمام حاصل کرد، بخاطر ه آورد که از ابوبکر شاه غافل نباید بود. بنابراین همایون‌خان پسر خود را با جمعی از امراء بر سر او تعیین نمود. چون این لشکر بنواحی کوتله که مسکن ابوبکر شاه بود رسید، او در ماه محرم سنه ثلث و تسعین و سبعمیه باتفاق بهادر^(۱) نامی از خانه‌زادان فیروزشاه جمعیت نموده بر لشکر همایون خان شیخون آورد، و در میان آتش جدال و قتال برافروخته شد. و در ۱۰ آخر ابوبکر شاه باعوان خود شکست یافته بقلعه کوتله درآمد. چون این خبر به سلطان محمدشاه رسید کوچ بکوج خود را آنجا رسانیده کار محاصره بر وی تنگ گرفت. ابوبکر شاه عاجز آمد و امان خواسته ملازمت نمود. و سلطان محمدشاه کار او را^(۲) ساخته به قلعه میوات فرستاد، و همدران حبس فوت کرد.

و سلطان بجانب دهلی رفت و از آنجا بجانب گجرات نهضت فرمود^(۳). ۱۵ و بعد از آن^(۴) مدتی بجانب بنگاله عنان عزیمت معطوف داشته متمردان و مفسدان (f. 38a) آن حدود را گوشمال داد، و در قلعه محمدآباد که در زمان او بنا یافته بود اقامت نمود. و بعد از چندگاه بیمار شد. درینوقت خبر آوردند که بهادر ناهر بعضی مواضع نواحی دهلی را تاخته خلل انداخته. سلطان باوجود ضعف متوجه میوات شد. چون به کوتله رسید بهادر ناهر ۲۰ مقابل^(۵) آمده جنگ کرد، و شکست یافته در کوتله متحصن شد. و چون قدرت بودن نداشت از کوتله بگریخت. سلطان بجهت اهتمام عمارت که در

(۱) بهادرخان

(۲) تاخت آورد

(۳) ندارد؛ مقابل

(۴) دار را قید، بجای کار او راه

(۵) بعد از آمدن

محمدآباد فرموده بود عزیمت محمدآباد نمود. درین اثنا بیماری او زیاده شد و در هفدهم ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه عازم سفر آخرت گردید. مدت سلطنت او شش سال و هفت ماه بود.

ذکر سلطان علاؤالدین شاه^(۱) بن محمد شاه^(۲) که اول همایون نام داشت چون سلطان محمد شاه وفات یافت،^(۳) پسر میانگی سلطان محمدشاه که همایون خطاب داشت^(۴) تا سه روز شرایط تعزیت بجای آورده بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور باتفاق امراء و ملوک بر تخت جلوس فرمود، و ارباب دخل پدر را بدستور سابق مقرر داشت. و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه مذکور بیمار شد و فوت کرد، فرد:

۱۰. تخت و دولت چه شد اریار نشد ای خواجه دهر * (f. 38b)
توان خورد ازین مائده جز قسمت خویش *

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه پسر خورد محمد شاه

چون سلطان علاؤالدین در گذشت اکثر امراء اراده نمودند که بی رخصت برخاسته به جایگیر خود روند. خان جهان که وزیر اعظم سلطان ۱۵ محمد شاه بود خبردار شده، ایشان را دلاسا نموده بشهر در آورد، و بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه بسعی امراء و ملوک و اکابر شهر در قصر همایون^(۴) بر تخت سلطنت جلوس نموده سلطان ناصر الدین محمود شاه^(۴) خطاب یافت. وزراء و امراء و عاملان پدر و برادر را مناصبی که داشتند ارزانی داشته، مقرب الملک را مقرب خان خطاب ۲۰ داده ولیعهد ساخت. خان جهان را سلطان اشرف خطاب کرد، و از

(۱-۴) این جمله در ه

موجود نیست

(۲-۳) این جمله در ح د و

موجود نیست

(۱) ندارد: شاه

(۲) و سه: سکندر شاه

قنوج تا بهار^(۱) حواله او نموده، با لشکری گران رخصت فرموده، عنان اختیار آن صوبه به ید اقتدار او باز گذاشت. و او دران دیار استیلای تمام یافته زمین داران آن نواحی را مطیع و منقاد خود ساخت، و بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا کرد. و پادشاه بنگاله و امراء و حکام اطراف هدایا و پیشکش که به سلطان فیروز (f. 39a) شاه میفرستادند بسطان محمود شاه فرستادند.

و همدین سال سلطان محمود شاه سارنگ خان را جهت ضبط دیپالپور و ملتان و سند تعین فرمود، و برای دفع فساد شیخا کھو کھران که در لاهور طغیان نموده بود، رای خلجی خان بہتی و رای داؤد و کال مین^(۲) و لشکر ملتان فرستاد. و ایشان در ماه ذی قعدہ سنہ ست و تسعین ۱۰ و سہمایہ متوجہ شدہ، چون نزدیک لاهور رسیدند، شیخا کھو کھران با جمعیت تمام و استعداد محاربه در دوازده گروہی لاهور مقابلہ نموده مصاف داد. نسیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان وزید و شیخا کھو کھران ہزیمت یافتہ بہ کوہ جمور رفت. روز دویم سارنگ خان قلعہ^(۳) لاهور را متصرف شدہ ملک کھندو^(۴) برادر خود را عادل خان خطاب کردہ آنجا ۱۵ گذاشت و خود بہ دیپالپور آمد.

و در ماه شعبان سنہ مذکور سلطان محمود شاه مقرب خان را با جمعی از مردم معتمد بہ قلعہ گذاشتہ خود با سعادت خان بجانب میانہ^(۵) و گوالیار حرکت نمود. چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاؤ الدین دھاروال^(۶) و مبارک خان پسر ملک راجو^(۷) و ملو برادر سارنگ خان بسطان در ۲۰ مقام (f. 39b) فریب شدند. سعادت خان خبردار شدہ ملک علاؤ الدین

(۱) ح: ہ: بہار (۲) عبارت د و ہ: نادرست است؛ س: کال منق: ر: رای دارد
(۳) ہ: ندارد: لاهور مقابلہ الخ (۵) ح: میانہ
(۴) ہ: کھندو (۶) ح: دھاران
(۷) د: راجور

و مبارک‌خان^(۱) را بدست آورده بقتل رسانید. و ملو ازین خبر هراسان شده خود را بملازمت سلطان رسانید، و غبار خاطر سلطان را معلوم نموده به لطائف الحیل خود را از اردو به شهر انداخته پوای مخالفت بر افراخت. سلطان با سعادت‌خان محاصره شهر نموده هر روز جنگ می انداخت، و تا سه ماه این صحبت گرم بود. بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت‌خان جدا کرده به شهر آوردند. سعادت‌خان دید که کار از پیش نمی رود و تسخیر قلعه دهلی دشوار است و برسات برسید، از گرد شهر برخاسته به فیروزآباد رفت^(۲) و باتفاق مختصان نصرت‌شاه بن فیروزخان بن سلطان فیروزشاه را که در میوات بود، ۱۰ در ماه ربیع الاول سنه مذکور در فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصرالدین نصرت‌شاه خطاب کردند. و چون امراء دیدند که نصرت‌شاه نمودی بیش نیست بمکر و حيله نصرت‌شاه را از سعادت‌خان جدا کرده و جمعیت^(۳) نموده، بر سر سعادت‌خان که امیرالامراء بود غافل رسیدند (f. 40a). و او طاقت نیاورده بدیله رفته به مقرب‌خان ملحق شده ۱۵ و مقرب‌خان او را گرفته بقتل رسانید [ند]. امراء نصرت‌شاهی مثل محمد مظفر شهاب‌الدین ناهر و فضل‌الله‌خان بلخی و خانه‌زادان فیروزشاهی ناچار بیعت مجتدد به نصرت‌شاه کردند، و اکثر ولایات را متصرف شدند. و سلطان ناصرالدین محمودشاه از نفاق و حرام‌نمکی امراء و سپاه متفکر گشته تدبیر کار خود کم کرد و نمی دانست که چه باید کرد. و هم ۲۰ چنان از طرفین جنگ و جدل واقع می شد.

و در سنه ثمان و تسعین و سبعایه سارنگ‌خان حاکم دیپالپور و لاهور را که از جانب سلطان محمودشاه منصوب بود با خضرخان حاکم ملتان

(۳) ه : سرعت

(۲) د و : رفتند

(۱) ح د و : سارنگ‌خان

مخالفت شد. بعضی از ملازمان ملك بهتی به سارنگ خان پیوستند، و سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت، و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمایه جمعیت نموده عازم دهلی شد. امراء دهلی جمعیت نموده به جنگ و دفع او متوجه شدند. در پانزدهم ماه محرم سنه ثمانمایه میانۀ ایشان مصاف واقع شد. سارنگ خان هزیمت خورده جانب ملتان رفت. ۵

و [چون] کار ملك بی انتظام ماند و این دو بادشاهزاده باهم در مقام خصومت و نزاع شدند (f. 40 b). درین اثنا بتاریخ^(۱) ماه ربیع الاول سنه ثمانمایه میرزا پیرمحمد نبیره امیر تیمور صاحبقران از آب پنجاب گذشته حصار اوچه را محاصره نمود، و ملك علی که از جانب سارنگ خان حاکم اوچه بود متحصن شده تا یکماه جدال کرد. و سارنگ خان چهار هزار ۱۰ سوار را به ملك تاج الدین همراه کرده بمسد ملك علی فرستاد. و میرزا پیرمحمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقبال ملك تاج الدین نموده او را منهزم ساخت، و از پی در آمده قلعه ملتان را محاصره نموده، تا شش ماه با سارنگ خان مجادله میکرد و هر روز جنگ می شد. آخر امان خواسته بملازمت میرزا [یان] مشرف بشده. ۱۵

و بعد از فتح ملتان میرزا پیرمحمد چند روز توقف نمود. و در ماه شوال سنه مذکور امرای بادشاهان دهلی خبر تسلط میرزا پیرمحمد شنیده همه در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکی قدس سره جمع آمده از طرفین عهد بستند؛ و امراء دهلی بر بادشاهان خود غالب آمده اینها را نمونه ساخته با یکدیگر در ساختند. و اطاعت و انقیاد اهل سند بسلاطین هند ۲۰ تا زمان تشریف آوردن صاحبقرانی بود. و بعد از آمدن میرزا پیرمحمد نبیره خود بسعادت در ماه صفر سنه احدی و (f. 41a) ثمانمایه طلبه^(۲)

(۲) ح د و ؛ طلعه ؛ و الصحیح هو طلبه ؛ ه : طلعی

(۱) تاریخ ندارد

را تاخته بملتان نزول فرمود، و جمعی را که بدست میرزا پیرمحمد اسیر شده بودند سیاست نمود. و بعد ازان حکام سند سر از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون آورده حاکم باستقلال شدند، چنانکه ذکر^(۱) کرده میشود.

گفتار در بیان حکومت سومره و سمه

— ذکر سومره —

سابقاً مذکور شده که چون سلطان محمود غازی^(۲) از دارالملک غزنین به بلدة ملتان رسیده کند تسخیر برکنگره قلعه ملتان انداخت و به حوزه تصرف در آورد، گهاشکان خود را به سند فرستاد تا ولایت سند را به تحت تصرف در آوردند. و بعد از فوت سلطان محمود غازی چون سلطنت ۱۰ باولاد او^(۳) منتقل شد، و نوبت حکومت و جهانداری به عبدالرشید بن سلطان مسعود رسید، و او بساط عیش و نشاط را مبسوط گردانیده به لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور مشغول شده بمهبات جهانداری نه پرداخت، در اکثر سرحداتی دوردست مردم آغاز تمرد کرده سر از ربقه اطاعت باز کشیدند.

۱۵ الغرض دران اوان مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام شخص را برمسند ایالت (f. 41b) اجلاس دادند. و او مدتی سرداری آن قوم گذرانیده حوالی آن دیار را از خس و خاشاک مفسدان پاك ساخت، و با زمین داری صاد نام که دران حدود دم استقلال میزد طرح وصلت انداخته دختر او را بجهالة نکاح در آورد. و ازو فرزندی ۲۰ بهونگر نام بوجود آمد. و بعد از فوت پدر برمسند تخت حکومت موروثی جلوس نموده قدم پیشتر نهاد، و در آخر بر فراش مرض جان بقایض ارواح سپرد. و بعد ازوی پسرش دودا نام متکفل مهبات حکومت گردیده

(۳) ف ه ندارد: او

(۲) ه : غزنوی، بهای غازی،

(۱) ه : یاد

چند سال با استقلال گذرانید و تا نصرپور بتصرف در آورد. و او در عنوان جوانی انتقال نمود، و طفلی سنگهار نام از وی مانده. تاری^(۱) نام دختر او مدتی حکومت کرد و رعایا و برابا مطیع و منقاد او بودند. و چون سنگهار بمرتبه رشد رسید، سریر سلطنت را مقرر خود ساخته، بسر انجام امور ملك و مال پرداخت، و جمعی را که در مقام تمرد و عناد و بغی و فساد بودند تادیب و تنبیه نموده، عنان عزیمت را باطراف ولایت کج معطوف داشته تا نانکنی^(۲) بتصرف خود در آورد. بعد از چند سال سفر آخرت گزید و از وی (f. 42a) فرزندی نمانده بود. زن او همون نام در قلعه واهکه^(۳) حکومت میکرد، و برادران خود را بحکومت محمدتور و تهری^(۴) تعیین نمود. و بعد از آن بانده مدتی برادران دودا که در ناحیه ۱۰ مخفی بودند ظهور کرده برادران همون را مستاصل نمودند. درین اثنا پهنو نام از اولاد دودا خروج کرد و جمعیت غریب باو گرد آمد. جماعه که بمنازعت سلطنت برخاسته بودند همه را از بیخ برانداخته خود بر تخت امارت به نشست. و او نیز چند گاه بحکومت پرداخته ایام حیاتش بسر^(۵) رسید. و بعد از وی خیرا نام شخصی امور سلطنت را متکفل شده بمعاملات ۱۵ ملك می پرداخت. و او بصفات پسندیده متصف بود. و بعد از چند سال آفتاب حیاتش بافق ممات غروب نمود. و بعد از وی ارمیل^(۶) نام شخصی بر مسند حکومت بنشست. و او ظالم طبیعت و مردم آزار بود. خلافت از ظلم او متنفر^(۷) شده در صدد قتل و عزل او همت گماشتند. و [چون] فرقه سسه از نواحی کج آمده در حوالی سند رحل اقامت انداخته ۲۰ بودند، و میانه ایشان و مردم سند طریق جهت مندی و مواصلت مسلوک

(۱) ه : پاری

(۲) ح : مرق

(۳) ه : باخر

(۴) ه : ر : دهکه

(۵) ه : ارمیل

(۶) ه : ر : الورد شهری

ح : هاله کندی

شده بود. و اثر نام شخصی از طائفة سمه بود و آثار (f. 42b) رشد از جبین او هویدا بود. و اعیان ملك خفیه در وقت سحر جمیع بدرون خانه او بالاتفاق شده بمشورة یکدیگر ارمیل را بقتل رسانیدند^(۱) و سر او را بدروازه شهر آویختند، و به اجماع مردم اثر را بر تخت سلطنت اجلاس دادند.

ذکر جام اثر بن بابنیه

۵

باتفاق امراء حاکم مستقل شد، و خلق کثیر گردوی جمع آمدند. و او به جمعیت تمام عازم تسخیر سیوستان شده با ملك رتن که از اعمال سلاطین ترك بود در حوالی سیوستان رسیده میدان مقابله و مقاتله بیاراست. ملك رتن نیز با لشکر آراسته از قلعه برآمده به جنگ^(۲) گاه حاضر آمده آتش ۱۰ محاربه برافروخت، و جام اثر در جنگ اول منهزم شد. و بار دیگر به امداد برادران جمعیت نموده بکارزار آمد و ملك رتن در تاختن اسب بسر درآمده از اسب جدا شد و بر زمین افتاد. جام اثر سر او را از تنش جدا کرد و قلعه سیوستان را متصرف گشت. ملك فیروز و علیشاه ترك که در نواحی بهکر بودند، باو مکتوبی نوشتند که این دلیری لائق نبود و حالا استعداد ۱۴ لشکر بادشاهی نموده^(۳) پای مردانگی در میدان استقامت ثابت گرداند^(۴). او ازین سخنان (f. 43a) متاثر گشته عزیمت تهری نمود، و در همان ایام مریض گشته بعالم آخرت شتافت. ایام حکومتش سه سال و شش ماه بود.

و بعضی برآند که چون جام اثر فتح سیوستان نموده مراجعت کرد، شبی بساط عشرت گسترده بشرب مشغول بود. درین اثنا خبر آمده که ۲۰ جمعی از باغیان رسیدند. کاهه بن تماچی که وکیل او بود، او را بدفع اهل بغی نامزد فرمود^(۵). چون او به جمعی ایانگار کرده بآن مردم رسید مست

(۱) د و ه : جمعی بدرون خانه ارمیل درآمده او را بقتل رسانیدند. و ما عبارت و اختیار کرده ایم.

(۲) و : خیل (۴) ه : باید گردانید (۵) و : نمود

(۳) ه : باید نمود و

بود، در حین محاربه گرفتار شد. و آن مردم او را مقید و محبوس ساختند. و جام انر ازو تغافل نموده همچنان به بساط عیش و عشرت اشتغال داشت. و کاهه بن تماچی ازین ممر کینه او در سینه خود مخفی داشته خود را بلطائف الحیل از چنگ دشمنان وا رهانید، و از جام انر روگردان شده، بقاعه بهکر رسید (و) علیشاه ترك را ملاقات نمود. و علیشاه باتفاق ملك فیروز جمعیت کرده در حصار بهرام پور جام انر را مقتول گردانید، و ملك فیروز را بحکومت حصار باز گذاشته خود مراجعت نمود. بعد از سه روز مردم جام انر^(۱) به خدیعه و حیل کاهه بن تماچی و ملك فیروز را بقتل رسانیدند.

جام جونه بن بابنیه (f. 43b)

چون جام انر رحلت نمود، جام جونه در قوم سمه بخطاب جامی ۱۰ ملقب شده خیال تسخیر تمامی سند بخاطر گذرانیده برادران و خویشان را رعایت نموده^(۲) نامزد ولایت گردانید. و آن مردم از برابر موضع تاهتی عبور نموده بقتل و غارت و خرابی قریات و قصبات بهکر مشغول گشتند. و دو سه دفعه میان مردم سمه و حکام بهکر جنگ صعب افتاد. مردم ترك چون طاقت مقاومت نداشتند، قلعه بهکر را گذاشته خود را به اوچه ۱۵ کشیدند. و جام جونه بعد از استماع فرار آن عسکر کوچ بکوچ متواتر روانه بهکر گردید، و چند سال باستقلال در سند گذرانید، تا ایامی که سلطان علاؤالدین برادر خود الغخان را بنواحی ملتان تعیین نمود. الغخان ملك تاج^(۳) کافوری و تاتارخان را بدفع جام جونه به سند فرستاد. جام جونه قبل از وصول لشکر شیخون اجل برو تاخت، و او بمرض خناق در ۲۰ گذشت، ایام حکومت او سیزده سال بود، و لشکر سلطان علاؤالدین بحوالی بهکر رسیده قلعه بهکر را بتصرف در آورده عازم سیوستان شدند.

(۱) نسخه ح این اسم را در تمامی جاها آنری نویسد (۲) ف : فرموده (۳) ف : تاج الدین

جام تماچی بن جام انر (و پسرش خیرالدین)

باتفاق اعیان (f. 44a) مملکت بر سریر سلطنت موروثی جلوس نمود .
 و لشکر سلطان علاؤالدین بعد از جنگ جام تماچی بن انر را دستگیر کرده
 باعیال در دهلی بردند، و او را آنجا فرزندان شدند . و طائفه سمس در
 ۵ حوالی تهری میگردانیدند و عمال جام انر سر رشته مهبات را بدست آورده
 در تنسیق و ترویج معاملات میکوشیدند . بعد مضمی مدت ملک خیرالدین
 ولد جام تماچی که در صفر سن با پدر بدلی رفته بود بعد فوت پدر به
 سند آمده ولایت را متصرف شده بحکومت بنشست .

و بعد از اندک فرصت سلطان محمدشاه از راه گجرات به سند آمد ،
 ۱۰ و چون جام خیرالدین محنت بند و زندان کشیده بود ، هر چند سلطان
 محمدشاه^(۱) او را طلب نمود او ملازمت را به خود قرار توانست داد ، تا آنکه
 سلطان محمدشاه بن تغلق شاه در حوالی تهته علم عزیمت سفر آخرت بر
 افراشت .

آورده اند که بعد از فوت (او) سلطان فیروزشاه وصایه و وراثت بر
 ۱۵ سریر سلطنت صعود نموده عازم دارالملک دهلی گشت . و جام خیرالدین
 چند منزل تعاقب نموده از حوالی سن که از مضافات سهوان^(۲) است معاودت
 کرد . سلطان فیروزشاه را (f. 44 b) آن خدشه بخاطر بود . و جام
 خیرالدین بعد از عزیمت و نهضت سلطان فیروزشاه بساط عدل و احسان
 مبسوط گردانیده در ترفیه حال رعایا و عامه برایا کمال اهتمام می نمود .

۲۰ و از نوادر وقایع آنکه از ان جام نیکو سرانجام آورده اند که روزی
 با جمعی از خواص و خدم به سیر و تماشا بر آمده . ناگاه استخوان آدمیان
 بنظرش در آمد که در مغاکی افتاده بود . عنان کشیده لحظه دران عظام

(۱) افزایش : بن تغلق شاه در حوالی تهته (۲) سهوان : حوض : سیوان

بوسیده نگریست. پس روی به ملازمان خود آورده گفت که میدانید که استخوانها با من چه میگویند. ایشان سر در پیش انداخته ساکت شدند. جام فرمود که مظلومی چندند و داد می خواهند. آنگاه همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشت. مردی کهن سال را که آن سرزمین تعلق بوی داشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید. پیر گفت که قبل از این تاریخ به هفت سال کاروانی از جانب گجرات باینجا رسیده بود، و فلان جماعه ایشان را کشته بودند^(۱) و مالهها برده. و اکثر از آن اموال موجود است. چون جام برین حال و قوف یافت، به جمع اموال فرمان داد، و اکثر آن را جمع آوردند، و کس نزد (f. 45a) والی گجرات فرستاد که این اموال را از ورثه کشتگان هر کس باقی مانده باشد باو برساند، و جماعه قاتلان را به قصاص رساند^(۲).

و بعد از چند سال این دهر فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت.

ذکر جام بابنیه

بعد از فوت پدر باتفاق امرا و اعیان بر تخت موروثی پدر جلوس نمود. درین اثنا سلطان فیروزشاه خاطر از مالک هندوستان و گجرات جمع ۱۵ نموده عازم تسخیر ولایت سند گردید، و جام بابنیه میدان محاربه آراسته به مقاومت او برخاست. و سلطان فیروزشاه سه ماه دران حوالی توقف فرمود. و چون طغیان آب^(۳) و کثرت پشه شد، سلطان در اول برسات بجانب پتن گجرات نهضت فرمود. و بعد از برسات بار دیگر توجه فرمود، و لشکر نامعدود همراه آورده محاربات صعب واقع شد، و بالآخره جام ۲۰ بابنیه بدست افتاده ولایت سند تمامی در تحت تصرف بندگان فیروزشاهی درآمد. و سلطان جام مذکور را بدھلی با خود برد. و چون مدتی در

(۱) م : داند، بجای «بودند» (۲) ح : رسانید (۳) م زیاد دارد : و مخالفت هوا ؛ ح : مخالفت مواد

ملازمت سلطان فیروزشاه بود و خدمات پسندیده از او بوقوع آمد (f. 45b). سلطان فیروزشاه او را مشمول عواطف خسروانی گردانیده چتر بادشاهان^(۱) عنایت کرد، و باز بحکومت ولایت سند آمده با استقلال تمام بنشست و مدت پانزده سال بحکومت و کامروائی^(۲) بسر برد، و بالاخره بسفر آخرت شتافت.

ذکر جام تماچی

بعد از فوت برادر بر اورنگ امارت جلوس نمود، و بمشاغل ملک و حکومت پرداخت. و او مردی فراغت دوست بود و به عیش و سرور اوقات بسر می برد. و مدت سیزده سال بر وساده ایالت تمکن داشت. ۱۰ و بمرض طاعون در گذشت.

ذکر جام صلاح الدین

بعد از فوت جام تماچی بشغل حکومت مشغول گشت. نخست بامور سرحد که بواسطه تمرد بعضی احشام برهم خورده بود پرداخته بضبط و ربط آن جماعت لشکری فرستاد که گوشمالی داده. بعد از تادیب و تنبیه هر فریق ۱۵ روی توجه بجانب کج نمود. و او را محاربات سخت بمردم کج واقع شد. اما در جمیع معارك نسیم فتح بر علم صلاح الدین وزید، و به فتح و غنائم مراجعت نموده به مهبات سپاهی و رعیت کجا یبغی می پرداخت. و بعد از یازده سال و چند ماه از عالم فانی بملك جاودانی (f. 46a) انتقال نمود.

ذکر جام نظام الدین بن جام صلاح الدین

۲۰ پس از فوت پدر باتفاق امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود. و عمگان^(۳) او که بمقتضای مصلحت ملك در قید حبس بودند بر آورد. و آنها ملك سنکدر و کرن و بهاؤالدین و آمر بودند. هریکی را به ناحیه فرستاده امور ملکی را به بعضی نویسندگانش باز گذاشته، شب و روز به عیش

(۳) و : مگنان

(۲) و : کامروائی

(۱) م : بادشاهانه

و عشرت مشغول می بود، و خود از معاملات ملکی خبری نمی گرفت، تا آنکه عمکان او جمعیت نموده باتفاق در شهر آمدند، و در صدد گرفتن جام نظام الدین شدند. و او از شر عمکان خود وقوف یافته به صوابدید بعضی از لشکریان در نیم شب از شهر بر آمده عزیمت گجرات نمود. صباح آن این مردم بر فرار جام نظام الدین اطلاع یافته تعاقب نمودند. درین اثنا اعیان شهر که این نزاع و برهم خوردگی مشاهده کردند، جام علشیر را که در گوشه منزوی بود پیدا ساخته، باجماع و اتفاق بر تخت امارت بر آوردند، و جام نظام الدین در اثنای طریق سالك مسالك بقا گردید، و عمکان او خائب و خاسر باز گشته در صحرا می گذرانیدند.

۱۰ ذکر (f. 46b) جام علشیر (بن تماچی)

باتفاق اعظم و اعیان بر تخت سلطنت جلوس نموده ابواب معدلت و احسان بر روی خلایق کشود. و او بغایت دانا و شجاع بود. و اول بامور جهانداری متوجه شده ولایت سند^(۱) را چنانچه باید ضبط و ربط نمود، و خلق آن دیار در زمان دولت او در امن و امان بوده روزگار بفراغت میگذرانیدند. چون مدتی برین بر آمد، بساط سور و سرور مبسوط ۱۵ گردانید؛ اکثر اوقات در شبهای ماهتاب سیر می کرد. و سکندر و کرن و فتح خان انباء تماچی که در صحرا سرگردان بودند، از سیر و فراغت جام علشیر خبردار شده، شبها راه طی میکردند و روزانه در پیشها (می) گذرانیدند، تا آنکه بشهر نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را با خود متفق ساخته. و در شب جمعه که سیزدهم ماه بود، و جام علشیر بطریق معتاد ۲۰ با معدودی از مردمان و مخصوصان در زورقچه نشسته سیر دریا میکرد، و چون نیم شب شد خواست که معاودت نموده بمنزل خود برود، درین

(۱) و ندارد: سند

اثنا این مردم باتیغهای برهنه برآمده قصد او کردند. و جمعی که با او بودند هر چند بمدافعه کوشیدند فایده (f. 47a) مترتب^(۱) نگشت. و جام علیشیر را در لحظه بدرجه شهادت رسانیدند، و هم چنان دوان بسرای او درون رفتند. چون شور و غوغا شد، مردم خبردار گشته و جمع آمده دیدند که کار از دست رفته بود. ناچار سر انقیاد بر خط فرماندهی ایشان نهادند. و آوان^(۲) حکومت علیشیر هفت سال بود.

ذکر جام کرن

بعد از شهادت جام علیشیر به اتفاق برادران بر مسند ایالت برآمد. و او نسبت باعیان و اشراف شهر ناخوش بود، و باین مردم انحراف مزاج داشت. خواست که در اوائل جلوس مردم را بقید آورده بعضی را مقتول و برخی را محبوس گرداند. در همان روز یا روز دیگر که او مجالس سلطنت را یساراست و بار عام داده خاص و عام را طلب نمود، در باب استمالت بانها سخنان میگفت. چون مایده طعام آوردند، بعد از فراغ طعام برخاست و بطهاره‌خانه روانه شد. دران میان جمعی فدائیان که به ترغیب و تحریص آن مردم حاضر آمده بودند، او را بر در طهاره‌خانه پاره پاره ساختند. و چون باعث کشتن کرن فتح‌خان بن سکندر^(۳) بود، باتفاق لشکریان (f. 47b) و رعیت بر مسند سلطنت جلوس نمود.

ذکر جام فتح خان بن سکندر

چون وی بر تخت سلطنت برآمد قواعد ایالت و قوانین امارت را استحکام داده کمال تیقظ و هوشیاری در امور جهانداری مینمود. همدران هنگام میرزا پیرمحمد که از نیاثر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان بود بحوالی ملتان رسیده، بلده ملتان و اوچه را گرفته چندگاه توقف نمود.

(۱) ح. ف. م. : مرتب (۲) ندارد: آوان (۳) و زیاد دارد: عان